



بدخشان با فرزند دیگر

نگارنده : سید نقیب جعفریان

۲۸ جوزا سال ۱۳۹۹ هجری شمسی

۱۷ جون ۲۰۲۰ میلادی

نوآباد قلعه موسی، ناحیه دهم شهر کابل



هر سرزمینی از برکت غنای آفرینشهای هنری و ادبی، اندیشه علمی، فلسفی و مذهبی که در پهنای آن سرزمینها ریشه دوانده است، رفته رفته تغییر میکند؛ چهره نو می یابد و خود را میآراید. هر فصل نو زندگی و تاریخی، ریشه و رخنه روشنایی در تاریکی است. زدودن تاریکی از چهره زندگی، بمعنای گام نهادن انسان به فراخنای حیات تازه ای است که در آن خود را آزادتر، تواناتر و آرامتر احساس مینماید.

تاریخ هر ملت در سرزمینش، معمولاً از انبوهی اسناد و مدارک کتبی و شفاهی، مطالب و افسانه‌هایی که در زبانها جاریست، ساخته میشود. یکی از چنین سرزمینهایی که دارای تاریخ کهن و باستانی است، خاک لعل پرور بدخشان بزرگ میباشد. بدخشان مورد بحث ما، در منطقه شمال شرقی مملکت ما قرار دارد و یکی از ولایتهای کوهستانی و سرسبز بوده و با کشورهای تاجیکستان، پاکستان و چین، مرز مشترک دارد.

بدخشان، سرشار از ذخایر طبیعی منجمله معادن لعل، لاجورد، زمرد، طلا و حتی الماس بوده و آبه‌های تاریخی که در این دیار وجود دارد، بیانگر قدامت تاریخی آن در منطقه است. بدخشان از حیث موقعیت جغرافیایی بین خط طول البلد شرقی ۷۰ درجه و چهار دقیقه و سی و شش ثانیه و عرض البلد شمالی ۳۶ درجه و ۵۰ دقیقه و شانزده ثانیه واقع است. ولایت بدخشان از سی و شش واحد اداری یعنی ناحیه متشکل است، که شهرستان شغنان هم یکی از واحدهای اداری بزرگ از لحاظ وسعت خاک در این ولایت قرار دارد. شغنان سرزمین کوهستانی است، که عمدتاً به دو بخش تقسیم شده و رود خروشان و پرخاشگری از میان این دره پرپهنا، زیبا و دیدنی میگذرد و بعدها، خط مرزی میان کشورهای ماوراءالنهر یا پار دریای دیروزین و کشورهای آسیای میانه امروزین (تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان) و افغانستان تعیین شد. نامهای مختلف این رود، زینت بخش تواریخ جهانگردان و ملل و نحل نویسان جهان گردید؛ نامهایی که این رود مشهور به خود اختصاص داده است عبارت است از آمو، جیحون، پنج و اکسوس میباشد.

سرزمین لعلستان، در ضمن، روستاها، وادیها و دهه‌های زیبا و قشنگی را در بطن خود دارد که هر کدام زیبایی و مقبولی خاص را داراست. بحث ما در مورد دره ایست که گفته میشود نخستین بار آریاییها، از این دره، سربلند کردند و به سرزمینهای دیگر سرازیر شدند؛ در هر کجا برای خود وطن ساختند، تا اینکه در قرن ششم قبل از میلاد، امپراطوری عظیمی را تأسیس نمودند. آریاییها علاوه بر سرزمینهای وسیعی که امروز افغانستان، آسیای مرکزی و ایران نام دارد، شامل کشورهای مصر و سوریه و شمال هندوستان نیز میگردد. آریاییها دارای حکمرانان قدرتمندی بودند، که در سرتا سر امپراطوری خویش گسترش تجارت، علم و دانش را تشویق میکردند.

برمیگردیم به دره بزرگی که کوههای آسمانخراش هندوکش و پامیر را دو شق کرده و اکسوس را در خود جا داده است؛ همان دره ایست که دریای جیحون از میانه اش میگذرد که به زیبایی این منطقه میافزاید؛ یعنی جانب چپ این دره، نیمی از سرزمین شغنان است، که تعلق میگیرد به کشور عزیز ما افغانستان. شغنان یکی از ناحیه‌های پرآوازه و ولایت بدخشان است. شوربختانه ما دارای دو ولایت بدخشان و دو ناحیه شغنان هستیم، که اکنون نیمی از این سرزمینها در تاجیکستان و نیمی هم در افغانستان افتاده است. خوش خلقی، ظرافت، سخن

سنجی، صداقت، امانتداری، علم اندوزی و دانش پژوهی باشندگان این ناحیه و این مردم زبان زد خاص و عام است، و در نهایت، این منطقه را دانشسرا مینامند.

شغنان در حقیقت اضافه تر از ۴۵ قریه دارد و نفوسش بیشتر از ۴۵۰۰۰ هزار تن میرسد. اما نظر به احصائیه و ارقام گیری که سالهای گذشته انجام شده است، غیرواقع بینانه و عجولانه این ارقام گیری صورت گرفته و بلاخره تعداد نفوس را کمتر از ۳۵۰۰۰ هزار تخمین زده اند، و قریجاتش را به ۱۰ قریه رسمی تقلیل و نشان داده اند. بهرحال، این بحث جداگانه ای است. در میان این ۱۰ قریه، قریه کوچک و حسیضی وجود دارد که قبلاً جزء قریه ویر بود، ولی اکنون قریه مستقل میباشد. چشمه های زلال و زهابها، از دل کوه های بلندش به داخل این دهکده جاریست، در فصل بهار، بلبلان خوش الحان و چهچه کبکها با سرایش مستانه، گوش و دل آدمی را از شوق مالمال ساخته و نوازش میدهد. گیاهان وحشی اینجا، با بوی عطرآگینشو گلهای زیبا و رنگین، چشم و دماغ انسان را معطر میسازد، و این دهکده، جز غار جوین پستیو جای دیگری نیست.

در میان باشندگان این روستا، شخصیت نامی که فرزندان گرانقدری را پرورید، حیات و زندگیش را در آن زمانه ها و در آن شرایط دهکده یی نمونه ساخت، و از دولت او، نه تنها که فرزندان، بل نسل بعدش نیز با کمال بار آمدند. مرحوم افسقال دولت خان، سرآمد بزرگان پستیو آن زمان در میان ملا خوشحال، افسقال جمعه خان، علی نظر مشهور به شوه، احمد بیگ معلم، افسقال پرتاوس و ... بود، خداوند غریق رحمتش کند. وی که خود متمتع از نعمت خواندن و نوشتن بود، خلاف ذهنیت عامه، نگذاشت فرزندان مکتب ناخوانده بار آیند. او فرزند بزرگش را بخاطر کسب دانش از خود دور فرستاد تا آموزش ببیند، ولی خود دست بر یوغ و اسپار گذاشت و همه مسؤولیت زرع و پاش را بدوش کشید.

مرد اکنون در فکر پسر دوم است، زیرا در آن زمانه ها، هنوز ذهنیت در مورد دختران، از تنور و دیگدان فراتر نرفته بود، و در اصل نهاد آموزشی هم برای بانو دختران وجود نداشت، که مرد را به این امر ملتفت میساخت. پس، من هم در پی پسر دوم این مرد شجاع میجنبم؛ نمیدانم بهاران است و یا پاییز، که خویش و تبار، یاران دیار، همه و همه چشم به راه آمد فرزندی از این مرد و از این خانواده هستند.

شاید هم سال ۱۳۳۵ خورشیدی برابر با سال ۱۹۵۶ میلادی بوده، که در خانواده مرد، باز کودکی، چشم به دنیا باز میکند، روزکهای کمی بعد، خلاف عرف خانوادگی، با اسم غیر معمول، در آن زمان رو به رو میشویم؛ نصر الدین! نه، به نصر الدین هم اکتفا نمیشود؛ نصر الدین شاه!! نام یا واژه ای که مرکب از سه کلمه با معنا سرشته شده؛ هم "نصر"، هم "دین" و هم "شاه". در حالی که نام پدر و برادر بزرگش، صرف به یک واژه بسنده میکرده است.

کودکی نصرالدین شاه، در یک چشم بهم زدن به شش سالگی رسید و یا هم هفت سالگی، که احتمالاً برابر با سال ۱۳۴۳ خورشید برابر با ۱۹۶۲ میلادی بود یا، که نیمدانم! مکتب دهاتی "پستیو" عرض وجود کرد، و کودکانی برابر با عمر رفیق راه ما، قرار است شامل این آموزشگاه کوچک شوند. مکتب با هی میدان و طی میدان شروع شد، و کودکان مصروف تعلیم شدند، ولی هنوز از بجل بازی کودکانه در محل، رفیق ما مشبوع و سیراب نشده بود، که صنف سوم این مدرسه فرارسید، و قرار است کودکان ده ساله از این مکتب فارغ شوند. در آن زمان رسم بر این بود که شاگردان ممتاز (اول نمره، دوم نمره و سوم نمره ها) را به مکتب دوازده صنفی یا لیسه شاه محمود آغازی یا کوچه، در شهر فیض آباد میفرستادند.

نوجوان ما، نصرالدین شاه، اکنون نامزد این روند آموزشی است، و از جمله آن عده شاگردانی تیزخاطر، ذکی طبع، هوشیارو لایق است، که مدنظر یگانه آموزگار مکتبش قرار گرفت و باز هم بعد از امتحان دیگری، به لیسه شاه محمود غازی (کوچه) راه یافت و شش سال پوره هم نان سه هفته را از جیب مردم از طریق کانال دولت در این آموزشگاه، با هم قطارانش صرف کرد، تا روزی حق و پاس نمک مردمش را ادا نماید. زندگی شبانه روزی در این نهاد آموزشی را با نام "لیلیه"، طی شش خزان آموزشی به پایان رسانید، و عاقبت الامر، اکنون جوان خوش سلیقه ما، که درست سال ۱۳۵۳ خورشیدی مصادف به ۱۹۷۴ میلادی است، به درجه عالی از دبیرستان کوچه (شاه محمود غازی) فارغ التحصیل گردید.

امتحانی که میشد با سپری شدن موفقانه آن، به یگانه دانشگاه دولتی و کشوری در آن زمان راه یافت، با نام "امتحان کانکور" خیلی معروف و هیجان آور بود، که هر شاگردی نمیتوانست از این "پل صراط" بگذرد. اما اکنون جوان فارغ شده از دوره ثانوی آموزشگاه، خیال دارد این مرحله از زندگی تعلیمی را عبور نماید. بلی آزمایش سپری گشت، سرنوشت در حال رقم خوردن است، و اکنون نخستین جوان قشلاقی، وارد دانشگاه دولتی کشور میشود، و زحمات پدر در حال ثمردهی است. بلی، بعد از امتحان کانکور دانشگاهی، اکنون جوان ما، با نام کوتاه و خود انتخابی "پیکار" وارد دانشگاه کابل شد، وی این نام کوتاه را خود برگزید، زیرا او خود را، خود ارزیابی کرد، که این همه پیروزیهایش فقط محصول پیکار خود و خانواده اش میباشد، که آن را آگاهانه برگزید.

چهار سال بعدی دانشگاهی، آن هم در کرسی دانشجویی، برای یک جوان شیفته دانش و تحصیل، چه کیفی دارد؛ قرار گرفتن در چوکی محصلی، داشتن همصنفیهای مشترک دو جنسه برای اولین بار، فضای پرشکوه دانشگاه کابل با تأسیسات مختلف وابسته به آموزش و تحصیل، فرهنگ شهریگری، مذاکره و مناظره در موضوعات مختلف با استادان و پروفیسوران در داخل صنف و بیرون از آن در صحن دانشگاه، نشستن دسته جمعی با همصنغان در پارکهای دانشگاه و میدانهای ورزشی، زندگی پرکیف در لیلیه دانشگاه، ادمان و

تمرینهای بدنی و تفریحی در ورزشگاههای این کانون، همه مزایائی است، که جوان دانشگاهی ما از آن بانصیب بود، تا اینکه در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، مطابق ۱۹۷۸ میلادی، دوره تحصیلی را به پایان رسانید و با درجه کادری از دانشگاه کابل دیپلوم فراغت (لسانس) را بدست آورد.

آقای نصر الدین شاه پیکار، به این بسنده نکرد و بعد از فراغت، بار دیگر نسیم تحصیل در مقطع ماستری در ذهنش به وزیدن گرفت و وارد مرحله دوره ماستری شد، و راه سفر به کشور فدراتیف روسیه را در پیش گرفت و در دانشگاه دوستی خلقها به نام "پاتریس لوممبا"ی شهر مسکو به کسب آموزش زبان و ادبیات روسی پرداخت و بعد از شش سال تحصیل دیگر، در سال ۱۳۶۳ خورشیدی/۱۹۸۴ میلادی، دوره ماستری خود را به پایان رسانید و دیپلوم ماستری را از آن خود نمود و دوباره به کشورش بازگشت.

جناب پیکار، در همین سال به عنوان استاد در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل برگزیده شد، و از آنجائی که استاد، توانایی فکری و استعداد فوق العاده داشت، بر علاوه تدریس، در شعبه زبان و ادبیات روسی، یک سال بعد از آن، یعنی در سال ۱۳۶۴ خورشید مطابق ۱۹۸۵ میلادی، دو وظیفه دیگر نیز به دوش استاد پیکار از جانب مقام دانشگاه کابل واگذار گردید؛ آمریت دپارتمنت زبان و ادبیات روسی دانشکده و مسؤول (آمر) عمومی کتابخانه دانشگاه کابل. استاد، سیزده سال در این نهاد معتبر اکادمیک، سرگرم تدریس بود و دوازده سال مسؤولیت شعبه زبان و ادبیات روسی و کتابخانه عمومی دانشگاه را به عهده داشت، درست تا سال ۱۳۷۶ خورشید برابر با ۱۹۹۷ میلادی. در این مدت اساتید و دانشجویان این دانشگاه از مشورهای سازنده و مفید استاد مستفید گردیدند. بر علاوه تدریس در دانشگاه و مسؤولیت های ریاست دانشکده زبان و ادبیات و کتابخانه دانشگاه، استاد از سال ۱۳۷۴ خورشیدی برابر میشود به سال ۱۹۹۵ عیسوی تا سال ۱۳۷۶ شمسی عضوی شورای علمی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه و عضوی اصلی شورای علمی دانشگاه بوده و مدتی که استاد در این دو شورا عضویت داشت همیشه حضورش برای اعضای این دو شورا، سودمند و مفید واقع شده است.

در میزان سال ۱۳۷۵ خورشیدی برابر به ماههای سپتمبر و اکتوبر سال ۱۹۹۶ مسیحی، سیستم حکومتداری در کابل تغییر نمود و قدرت سیاسی و نظامی را طالبان در دست گرفتند و اوضاع کابل از لحاظ امنیتی تا حدی خوب شد؛ اما زندگی مردم عادی در کابل و شهرهای دیگر که تحت کنترل طالبان قرار داشت، سخت و دشوار گردید، قیمتی و قحطی به اوج خود رسیده بود، مشکلات و زندگی روز به روز برای مردم افغانستان تنگ شده میرفت، مردم بجز کوچیدن همه روزه به محلات امن، چاره ای نداشتند، دسته دسته و گروه گروه دست به مهاجرت به کشورهای همسایه، به ویژه پاکستان و ایران زدند.

استاد پیکار هم با خیلی از جماعت، راه مهاجرت به پاکستان را در پیش گرفت و نهایتاً در شهر کراچی زندگی اختیار کرد و مدتی که در این شهر بزرگ پاکستان، بود و باش داشت، شغل‌های گوناگونی را پیش می‌برد و همچنان در کنار فعالیتهایی که در نهادهای مختلف جماعتی و امامتی انجام میداد، در عین زمان به کارها و فعالیتهای علمی و فرهنگی خود نیز می‌پرداخت. وظایفی که در دوران مهاجرت انجام داد؛ دبیر یا منشی اداره "رفاه و آسایش آقاخان برای پاکستان" در سالهای ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۰ میلادی مصادف به سالهای ۱۳۷۷ الی ۱۳۷۹ خورشیدی، در عین زمان، یعنی در همین سالها، آمریت اداره فوکس آقاخان برای پاکستان، که مقرش در شهر کراچی قرار داشت، نیز عهده دار آن بود.

در این مدت نه تنها خدمتش به جماعت پناهجوی افغانستانی صورت گرفت، بلکه شامل جماعت اسماعیلی پاکستان هم شد. یک سال بعدتر از آن، اداره های دانشگاه آقاخان که مرکزش در شهر کراچی است، از استاد پیکار رسماً خواهش نمود تا به عنوان ترجمان با آنها کار کند؛ استاد یک سال با ادارات کار نمود یعنی از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ میلادی مطابق سال ۱۳۸۷ الی ۱۳۸۰ خورشیدی با این ادارات فعالیت و همکاری داشت، و نیز از سال ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۳ مصادف میشود به سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۲ خورشیدی مسؤل (امر) عمومی علمی و اکادمیک بخش پناهگزینان آسیای میانه و ایران در چوکات شورای مرکزی اسماعیلی آقاخان برای پاکستان که مرکزش در شهر کراچی است، عهده دار این بخش بود و همه روزه در خدمت جماعت پناهجو قرار داشت. با آنکه استاد پیکار همیشه مصروف کار های اداری در ادارات امامتی و جماعتی بود، باز هم استاد، از سال ۱۹۹۹ میلادی مطابق سال ۱۳۷۸ خورشیدی تا سال ۲۰۰۳ عیسوی برابر میشود به سال ۱۳۸۲ آفتابی، به عنوان مدرس و آموزگار زبان و ادبیات پارسی دری برای رهبری ادارات جماعتی و امامتی خاصاً رهبری شورای اسماعیلی (کنسل) برای پاکستان، بود.

استاد پیکار بعد اقامت چند سال دیگر در شهر کراچی به آمریکای شمالی، یعنی کشور کانادا نقل مکان نمود و در شهر تورانتو، که یکی از بزرگترین شهرهای کانادا است، مسکن گزین شد. با آن که جناب استاد از ظرفیت فوق العاده ای برخوردار است، باز هم بخاطر بالا بردن بیشتر دانش و توانایی خود، در درسهای نهادهای معتبر آموزشی اشتراک می‌ورزید که از برنامه آموزشی تدریس زبان و ادبیات انگلیسی انستیتوت هنزه، مقرش در شهر تورانتو کانادا است، در سال ۱۳۸۳ خورشیدی برابر به سال ۲۰۰۴ میلادی، سند تحصیلی یعنی همان دپلوم می باشد، از این مرکز تعلیمی به دست آورد. در سال ۲۰۰۷ عیسوی، برابر میشود به سال ۱۳۸۶ آفتابی نیز مدرک تحصیلی (دپلوم) از آموزشگاه سرآموزگاری مسلکی انستیتوت تعلیم و آموزش که وابسته به دانشگاه آقاخان شهر کراچی- پاکستان است، از این نهاد آموزشی دریافت نمود. بار دیگر خورشید تحصیل، در آسمان آرزوهایش به تابیدن گرفت، و استاد در روشنایی آن، دردوره دکترا قدم گذاشت و تیزس یا رساله خود را بخاطر بدست آوردن پی. ایچ. دی. (PhD)، درباره شخص نام آور زادگاهش، "محرم بیک و یا محرم" که قیامش بنام

"محرم بلوا" مشهور است، و زیستنامه برخی از نخبگان و سخنوران همدیارانش نگاشته است و در سال ۲۰۱۰ میلادی برابر با سال ۱۳۸۹ خورشیدی، این بلندترین سند (دپلوم) تحصیلی و علمی خود را از دانشگاه ملی جمهوری تاجیکستان، که وابسته به اکادمی علوم تاجیکستان میشود، کسب نمود.

استاد دکتر پیکار یک سال دیگر، یعنی در سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵ میلادی مطابق سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۴ خورشیدی، برنامه بین المللی سرمبلغ و آموزگار امور عقیدتی (واعظین) انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن کسب تحصیلی کرده و اسناد آموزشی (دپلوم) از این نهاد تعلیمی و تحقیقی جهانی را هم به دست آورد.

استاد پیکار در آمریکای شمالی و وظایف گوناگونی را در چوکات ادارات جماعتی خاصاً با اداره کنسل ملی آقا خان برای کانادا و اداره طریقه و تعلیمات مذهبی شیعه اسماعیلی برای کانادا انجام داده، که میتوان به شغلتهائی که استاد فعالیت دارد، اشاره نمود. وی فعالیت خود را از سال ۲۰۰۵ تا اکنون یعنی ۲۰۲۰ میلادیکه برابر میشود به سال ۱۳۸۴ تا حالا یعنی ۱۳۹۹ خورشیدی، در این سمتها فعالیت دارد: کارشناس امور اکادمیک اداره کنسل ملی آقاخان و اداره طریقه و تعلیمات مذهبی شیعه اسماعیلی برای کانادا؛ سر آموزگار عقیدتی برای جماعت آسیای میانه و ایران، و آموزگار عقیدتی اداره بیت العلم، که این یکی از بخشهای اداره طریقه و تعلیمات مذهبی میباشد. همچنان استاد از ۲۰۰۵م / ۱۳۸۴خ، تا سال ۲۰۱۷م / ۱۳۹۶ش، ترجمان نگارشی و شفاهی امور عقیدتی و اجتماعی جماعت آسیای میانه و ایران وابسته به اداره کنسل ملی برای کانادا، فعالیت داشت.

استاد به زبانهای پارسی دری، پشتو، شغنانی، اوزبکی، اردو، روسی و انگلیسی آشنایی کامل دارد و به این لسانها، فصیح و روان صحبت میکند، مینویسد و میخواند. استاد مقالات متعددی را در بخشهای گوناگونی نوشته که زینت بخش صفحات انترنتی از جمله "[سایت سیمای شغنان](#)" است، که عناوین زیادی را در امور مختلف در خود دارد و چندین مطلب ادبی و علمی را از زبان انگلیسی به زبان پارسی دری برگردانده است. باید گفت، که استاد دو بار افتخار آن را داشت که ترجمان مولانا حاضر امام، هم در پاکستان و هم در افغانستان بود، و این امر نه تنها برای استاد جای سرفرازی بود، بلکه باعث سربلندی و افتخار تمام جماعت کوهستانات بدخشان گردید و در واقع جماعت ما به این شایستگی استاد پیکار، مبیالند.